

برف استانبول

برف آمد و زمین و زمان روسپید شد
ایام ما به دیدن رویش سعید شد
یکرنگ و سربه‌زیر فرود آمد و نشست
حال و هوای حوصله‌ی ما جدید شد
با مژده‌های سبز بهاری فرا رسید
ذهن درخت غرق امید و نوید شد
با آن‌که هرکجای زمین را سپید کرد
دریا ولی هر آن‌چه دلش می‌کشید شد:
هر جا لبش رسید به لب‌های مرمره
در او فرو خزید و در او ناپدید شد
چون عاشقی که تشنه‌ی آغوش دلبر است
آنجا ز خود گذشت و همان‌جا شهید شد